

یادگیری و مسئولیت‌پذیری

نصرت کاظمی



اگر من به درد خودم نخورم،

چه کسی به درد من خواهد خورد؟

اگر تنها به درد خودم بخورم،

در آن صورت به چه درد خواهم خورد؟

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
هیأت
رئیس جلع علوم انسانی

یادگیری در آن صورت می‌گیرد به دو دسته تقسیم می‌شود:

الف - شرایط محیطی مربوط به محیط طبیعی (فیزیکی و سازه)

ب - شرایط محیطی مربوط به محیط اجتماعی

با وجود این تقسیم‌بندی باید اذعان نمود که بخش اعظم یادگیری‌هایی که در

و احساسی (طرز فکرها و نگرشها) و همچنین عوامل شخصیتی و اجتماعی موثر در یادگیری از مهمترین مسائل روانشناسی تربیتی به شمار می‌آیند. در مورد تأثیر عوامل شخصیتی در یادگیری، دیدگاه‌های متفاوتی وجود دارد اما آنچه به عوامل محیطی مربوط می‌شود گستره وسیعی از مسائل را شامل می‌شود. در علم روانشناسی شرایط محیطی که آموزش و

می‌توان گفت که انسان، انسانیت خود را به مدد «یادگیری» باز می‌یابد. یادگیری طیف بسیار وسیعی را دربر می‌گیرد. اگر اولین بازتاب‌های طبیعی نوزاد را که سهم بسیار اندکی از زندگی وی را تشکیل می‌دهد کنار بگذاریم، به جرات می‌توانیم بگوییم که انسان بدون یادگیری موجودی غیرقابل تعریف خواهد بود. یادگیری شناختی (مفاهیم و تصمیم‌ها)

انسان ایجاد می‌شود و شخصیت او را تحت تأثیر قرار می‌دهد نه در فضای معمولی محیط‌های طبیعی فیزیکی (مثل شرایط اقلیمی و منابع غذایی) و نه در محیط‌های طبیعی سازه (مثل محیط‌های ساخته دست انسان چون جمعیت شهرها)، بلکه در محیط بسیار پیچیده اجتماعی یعنی الگوهای فرهنگی، طبقه اجتماعی، شیوه‌های تربیتی کودکان، ساختار خانواده سیستم‌های تعلیم و تربیت و غیره صورت می‌گیرد.

کودک در فرایند اجتماعی شدن، علاوه بر کسب مهارت‌ها و تواناییها - که در حیطه وظایف بخش «آموزش» قرار دارد - موضوع «پرورش» واقع می‌شود. بنابه تعریف «پرورش عبارت است از جریانی منظم و مستمر که هدف آن کمک به رشد جسمانی، شناختی، روانی، اخلاقی، اجتماعی یا بطور کلی رشد شخصیت پرورش یابندگان در جهت کسب مهارت‌های مورد پذیرش جامعه و نیز کمک به شکوفا شدن استعدادهای آنهاست. بنابراین تعریفه یک نظام درست پرورشی هم فرد را در شکوفایی استعدادهای ناتمامش کمک می‌کند و هم او را شهروندی مفید و متعهد به ارزشهای جامعه‌ای که به آن تعلق دارد و حتی فراتر از آن به عنوان یک عضو موثر در کل جامعه بشری، پرورش می‌دهد.

بخشی از لیسن وظیفه پرورشی را سازمان‌های رسمی از جمله محیط‌های آموزشی به عهده دارند و بخشی دیگر، به عهده والدین، رسانه‌های گروهی و سایر عوامل پیچیده اجتماعی است.

ما به‌گونه‌ای فزاینده، در جوامع گوناگون امروزی با جوانان و نوجوانانی مواجه می‌شویم که به‌منظر می‌رسد بسیاری از ارزشهای اخلاقی، فرهنگی و اجتماعی را به سخره گرفته و علی‌رغم تعریف یاد شده به شهروندی غیر مفید و غیر مسئول تبدیل شده‌اند. ممکن است این‌گونه کجرویهای رفتاری یا نگرشی به خصوصیات دوران بلوغ نسبت داده شود اما تثبیت و تداوم آنها در مراحل بعدی با شدت کمتر یا بیشتر همچنان قابل مشاهده است. بحث درباره

این افراد و علل پیدایش اینگونه رفتارها در جوامع دیگر بسیار گسترده و از محدوده این نوشته خارج است. هدف از این نوشتار پرداختن به موضوع «مسئولیت‌پذیری» و چگونگی پرورش این احساس در کودکان و بررسی پیامدهای آن در جامعه خردمان می‌باشد. اما قبل از پرداختن به این موضوع، لازم است به بیان و تشریح یکی از مفاهیم یا نظریه روانشناسی یعنی «یادگیری نقش‌ها» و رفتار لازم برای تعامل در داخل یک فرهنگ بپردازیم و «نقش» و «رفتار نقشی» را تعریف کنیم.

نقش مجموعه انتظاراتی است مبنی بر اینکه فرد در موقعیت معلومی از نظام اجتماعی چگونه باید عمل کند و نیز افراد در موقعیت‌های متقابل چگونه باید عمل کنند. «رفتار نقشی یا عمل نقشی رفتار مشهودی است که به این دسته از انتظارات مربوط می‌شود».

سازگاری یک فرد با یک نظام اجتماعی، از طریق یادگیری انتظارات و رفتارهای نقشی تسهیل می‌شود. یک فرد تقریباً همیشه به بیش از یک نظام اجتماعی تعلق دارد و در نتیجه مقام‌های مختلفی را در نظام‌های مختلف اجتماعی اشغال می‌کند. مثلاً یک نوجوان، یک مقام را به‌عنوان عضو خانواده خود، مقام دیگر را به‌عنوان یک دانش‌آموز و مقام بعدی را به عنوان یک همکلاس اشغال می‌کند. او در نظام اجتماعی مدرسه یک محصل و در نظام اجتماعی خانواده یک کودک است. او ممکن است عضوی از سازمان‌های مدرسه از قبیل تیم‌های ورزشی و انجمن‌ها باشد یا عضو یک کلاس خارج از مدرسه. هر یک از این عضویت‌ها نماینده مقام اجتماعی متفاوتی است و هر یک از وی انتظار نقشی و رفتاری خاصی دارند. به عبارتی رفتار او برحسب انتظاراتش از اینکه او و سایر افراد چگونه باید در این موقعیت‌ها عمل کنند تغییر می‌کند.

یک کودک باید برای یادگیری یک نقش برانگیخته شود. کسب انتظارات و رفتار نقشی راهی برای دستیابی به هدفی است

که نیازهای کودک را برآورده می‌کنند. کودک پنج ساله‌ای که به کوئکستان می‌رود در مقابل آموختن رفتارهای نقشی یک کودک در مدرسه، مورد قبول اولیا و معلمش قرار می‌گیرد. این مطلب نیاز کودک را برای مقبول شدن ارضاء می‌کند. به روش مشابهی ارضای سایر احتیاجات - محبت، موقیعت - مقام - را می‌توان با کسب انتظارات و رفتار نقشی مناسب مرتبط ساخت.

یادگیری بعضی از نقش‌ها، مستلزم کنار گذاشتن سایر نقش‌هاست. یک کودک ممکن است نقشی را کنار گذارد و نقش دیگری را فرا گیرد. زیرا او فکر می‌کند که نقش جدید احتیاجات بیشتری را ارضا خواهد کرد. مفاهیم، طرز فکرها و عملکردهای خاصی که با رفتار نقشی مربوط می‌شوند مثل سایر مفاهیم، طرز فکرها و عملکردها آموخته می‌شوند. رشد یک شخصیت مستلزم یادگیری نقش‌هاست. جریان یادگیری نقش‌ها را می‌توان به‌عنوان یک دسته از تکالیف رشدی تصور کرد که برای سازگاری فرد با جامعه خود انجام آنها ضروری است. بعضی از نقش‌ها به قدری از لحاظ اجتماعی مفید هستند که در صورت عدم یادگیری، زندگی طبیعی فرد دچار اختلال می‌شود.

پسری که نقش جنس مذکر را کسب نمی‌کند در انجام وظایف متنوع فراوانی که جامعه ما انجام موفقیت‌آمیز آنها را ضروری می‌باند، دچار اشکال خواهد شد. او ممکن است در سازگاریهای حرفه‌ای ناتوان باشد و نیز نتواند رابطه زناشویی رضایت بخشی را برقرار کند. او به‌عنوان یک مرد نگریده می‌شود و به‌همین دلیل، فشارهای اجتماعی را در اجرای نقش مذکری که از او انتظار می‌رود، احساس می‌کند. اگر نتواند این نقش را یاد بگیرد، ممکن است سازگاری خود را در تعامل اجتماعی مشکل و درناک بیابد.

بر می‌گیریم به بحث مسئولیت‌پذیری، مواجه شدن با بسیاری از کودکان و نوجوانان در خانواده‌های مختلف - به ویژه

با وضعیت اقتصادی و ساختاری شخص -
سؤالاتی را در ذهن ایجاد می‌کند. برخی از
این سؤالات عبارتند از:

- هدف از تربیت کودکان چیست؟
- در پرورش آنها چه ویژگیها، نگرشها
و ارزشهایی را در نظر داریم؟
- آنها را برای پذیرش چه نقش آماده
می‌سازیم؟

- چه انتظارات نقشی از آنها داریم؟
شاید بسیاری از والدین هیچگاه چنین
سؤالاتی را از خود نپرسیده باشند و یا در
صورت پرسیدن، پاسخ درستی برای آن
نیافته باشند. البته این بحث بیشتر مربوط
به خانواده‌هایی است که اولاً از نظر
اقتصادی در سطح متوسط و بالاتر از آن
قرار دارند. و ثانیاً از لحاظ تعداد فرزندان
الگوهای توصیه شده رسمی را - یک تا سه
فرزند - رعایت کرده‌اند. زیرا در
خانواده‌هایی با طبقه اقتصادی و فرهنگی
اجتماعی متفاوت که غالباً در سطح
پایین‌تری قرار می‌گیرند، الگوهای تربیتی
تحت تأثیر معضلات اقتصادی و ساختاری
خانواده تغییر می‌یابد.

کودکان و نوجوانانی که یا بکلی فاقد
احساس مسئولیت هستند یا به میزان کمی
از آن برخوردارند، بیشتر در خانواده‌های
دسته اول مشاهده می‌شوند. به عبارت دیگر
والدین به دلایل متعدد و متفاوتی نقش
خدمتگزاری کامل را برای کودکان به عهده
گرفته‌اند، یعنی نقش پدر یا نقش مادر برای
کودک، شامل ویژگیهای خاصی است که در
الگوهای تربیتی سنتی کمتر انتظار
می‌رفت.

از جمله دلایل شکل‌گیری چنین
نقش‌هایی می‌توان به موارد زیر اشاره
نمود:

- ۱ - محبت افراطی و سازمان نیافته والدین
نسبت به کودک
- ۲ - جبران کمبودهای دوران کودکی به
صورت ناخودآگاه
- ۳ - در نظر گرفتن نقش‌های آرمانی برای
کودک
- ۴ - عدم آگاهی کافی از علم روانشناسی و

کسب اطلاعات جزئی و گاه غلط درباره این
علم

۵ - جایگزینی آرزوها و آرمانهای شفلی،
اجتماعی تحقق نیافته در کودک
۶ - کسب وجهه اجتماعی و خانوادگی در
رقابت‌های غیر معمول و ناسالم
۷ - همسویی با برخی الگوهای توصیه شده
نهادهای دیگر اجتماعی چون مدرسه و
رادیو تلویزیون.

در چنین خانواده‌هایی، الگوهای تربیتی
به‌صورتی است که برای کودک یا نوجوان
این تصور ایجاد می‌شود که تنها وظیفه‌اش،
بازی کردن، مصرف کردن، لذت بردن و در
نهایت درس خواندن است. یعنی تنها
انتظاری که از او می‌رود این است که دانش
آموز درسخوانی باشد و در این زمینه، نقش
خود را به خوبی ایفا کند - یعنی «کودک
خوب» یا «فرزند خوب» معادل «کودک
درسخوان بانمات عالی» تعریف می‌شود.
و انتظارات نقشی که از وی می‌رود در
پیرامون دستیابی این نقش دور می‌زند.

غرض نگارنده، انکار تاثیر مثبت و
سازنده بازی کردن، لذت بردن و رضایت
داشتن از زندگی و به‌عبارتی ارضا نیازهای
ضروری کودک، نیست - زیرا چنین
نگرشی، خود از تفکری غیر علمی، ایستا و
بیمارگونه نشأت می‌گیرد - بلکه اهمیت قائل
شدن و ضروری دانستن آنها، چیزی از
اهمیت یادگیریهای دیگر نمی‌کاهد.
بخصوص که تأکید بر این موضوع است که
برای دستیابی به یک مقام، مقام دیگری را
قربانی نکنیم، و برای کسب ارزشها و
نگرشهای مثبت، یادگیریهای دیگر را ناچیز
نشمیم.

یادگیری حس مسئولیت‌پذیری می‌تواند
با توجه به مراحل متوالی تحول جسمی -
روانی کودک و همگام با سایر یادگیریها به
صورت فرایندی ساده به پیچیده صورت
گیرد.

یکی دیگر از دلایل شکل‌گیری و رواج
این نوع الگوهای تربیتی، تغییراتی است که
در روشهای معمولی آموزش و پرورش
رسمی جامعه صورت می‌گیرد. برخی از

این تغییرات به تبع تحول و دگرگونی
جامعه بنابه ضرورت پیشرفت تکنولوژی و
ارتباطات در سطح جهانی و دستیابی به
نظریه‌ها و یافته‌های جدید علمی، اجتناب
ناپذیر است. اما بخش دیگر، به صورت
تحمیلی و ناخواسته، تحت تاثیر شرایط
اقتصادی، اجتماعی جامعه متداول می‌گردد
که گاه با هیچیک از الگوهای نظری و علمی
در سطح جوامع دیگر همخوانی ندارد و
معلوم نیست که براساس کدام بینش علمی،
تدوین و رایج گردیده‌اند. در این زمینه
می‌توان به نحوه برخورد مسئولین و
مربیان مدارس با کودکان و نوجوانان و نوع
انتظاراتشان از آنها و از والدینشان اشاره
نمود.

در مدارس بسیاری که در تقسیم‌بندی
طبقات اقتصادی در بخش‌های متوسط و
بالاتر قرار دارند، انتظارات اولیای مدارس از
دانش‌آموزان به‌گونه‌ای است که به ایجاد یا
پرورش نگرش غلط موجود در خانواده
کمک می‌کند یا حتی به آن دامن می‌زند.
یعنی به جای ایجاد احساس اتکا به خود،
حس استقلال، احساس مسئولیت در قبال
انجام تکالیف آموزش و حتی یادگیری
مطالب درسی، از او خواسته می‌شود که با
یاری گرفتن از والدین درسهایش را بخواند
و تکالیفش را انجام دهد. گاه حتی انجام
برخی تکالیف غیر درسی و فوق برنامه که
می‌تواند راه مناسبی برای شناخت
استعدادها و کمک موثری برای رشد
خلاقیت‌های دانش‌آموز باشد. تماماً به
دوش والدین گذاشته می‌شود و فقط انجام
وظیفه و تکلیف و به‌عبارتی نتیجه‌نهایی
کار بدون در نظر گرفتن سطح توانمندی
رشدی دانش‌آموز ملاک سنجش و ارزیابی
قرار می‌گیرد.

در اینجا باز هم «دختر خوب» معادل
«دختر درسخوان» و «پسر خوب» مساوی
«پسر درسخوان» با نمرات درخشان،
معرفی می‌شود. یعنی انتظارات نقشی یک
دانش‌آموز خوب اینگونه در تصور کودک
نقش می‌بندد. بدون آنکه به شکل‌گیری و
رشد برخی یادگیری‌های غلط و غیر اصولی

توجه شود. کودک یا نوجوان می آموزد که برای کسب نمره درخشان و برای انجام یک تکلیف به بهترین و کاملترین شکل ممکن، دروغ بگوید و به تقلب متوسل شود. حتی فردی که سعی می کند با صداقت و با اتکا به توانمندی خویش از عهده این امور برآید، پس از یک یا چندبار دریافت نمره کمتر به سمت پیروی از راههای اتخاذ شده توسط سایرین گرایش می یابد.

متأسفانه گاه شاهدیم که افراط در اتخاذ این الگو تا بدانجا پیش می رود، که کودک تمامی مراحل درس خواندن را همراه با والدین طی می کند. حتی در جلسات رسمی و غیررسمی از والدین خواسته می شود که به یاری کودکان بشتابند یعنی در هر مرحله فرایند تحصیل با آنها شریک باشند. حتی گاه به جای همراهی و شراکت والدین در نقش دیکته کننده و کودک در نقش پاسخ دهنده و نویسنده تنزل می کنند. یعنی پدر و مادر خواسته یا ناخواسته گام به گام با کودک درس می خوانند و تنها کسب نمره بیست خستگی را از تن آنها می زداید.

ذکر این مسائل ممکن است این شبهه را در ذهن خواننده ایجاد نماید که درس خواندن یا کسب نمره درخشان یا کمک والدین مورد سؤال و نکوهش قرار گرفته است، درحالی که چنین نیست بلکه نحوه نگرش نسبت به این مسائل و میزان اهمیت قائل شدن برای آن و روشهای دستیابی به این مهم و تعبیر و تفسیر نوع کمک و مساعدت مورد سؤال واقع شده است.

می توان از کودک انتظار داشت که درس بخواند و در این زمینه تلاش کند اما این انتظار نباید به قیمت نادیده گرفتن یا فدا کردن سایر انتظارات انجام گیرد.

همانگونه که قبلاً ذکر شد. در این زمینه عوامل اجتماعی دیگر چون رسانه ها نیز نقش مهمی به عهده دارند. تاثیر رادیو و تلویزیون در این زمینه کاملاً برجسته است. ارائه الگوهای خاص در این دو رسانه، گاه به پدیدآمی نقش ها و انتظارات نقشی اینچنین دامن می زند که البته به دلیل

گسترده گری مطلب، می تواند موضوع نوشتاری جداگانه باشد.

آیا داشتن مدرک فوق تخصص در فلان رشته علمی می تواند ضامن، مادر خوب بودن «یا» «همسر شایسته بودن» باشد؟

کودکی یا نوجوانی که امروز در قبال خانواده هیچ مسئولیتی را احساس نمی کند. از انجام وظایف اولیه و شخصی اش سر باز می زند و انتظار انجام آنها را از پدر و مادر دارد، در انجام وظایف مشترک خانواده هیچ نقشی را به عهده نمی گیرد. حتی در انجام امور روزمره خانواده، چون بیگانه ای خود را قلمداد نموده گویی در هتلی اقامت گزیده است و پدر و مادر مسئول پذیرایی و خدمتگزاری همیشگی آن هتل هستند. آنها هستند که باید مرحله به مرحله، تحصیل او را دنبال کنند. اگر نمره بد می گیرد آنها باید ملامت شوند که به او کمک نکرده اند. چگونه فردا خواهد توانست بار سنگین مسئولیت یک خانواده را به عنوان پدر و مادر به دوش بکشد. چگونه از دختر نوجوانی که امروز حاضر نیست وسایل شخصی اش را مرتب کند یا ظرف غذایی را بشوید یا در انجام امور خانه به مادر و یا دیگر اعضای خانواده کمک نماید و بسیاری مهارتهای ساده و ابتدایی را نیاموخته است می توان انتظار داشت که فردا مادری بلسوز، با مسئولیت، بردبار و همسری شایسته باشد.

نبايد فرموش كرد كه اجتماعي شدن **كودك فرايندي است مستمر كه از هنگام تولد شروع و تا پايان عمر ادامه دارد.** ایجاد و پرورش حس مسئولیت پذیری است که از کودک امروز، انسان فردا را می سازد.

پدری مسئول، مادری مهربان، همسری لایق، مدیری کارآمد و شهروندی مفید. هر یک از ما نقش های متعددی که به عهده داریم یا در آینده به عهده خواهیم داشت، نمی توانیم بدون برخورداری از این احساس و این طرز فکر، اولاً انتظارات مورد انتظار جامعه و دیگران را برآورده سازیم و ثانیاً به مفهوم مثبتی از خود دست پیدا کنیم.

منابع:

- ۱ - روانشناسی تربیتی - فردریک ج - مک دانلد ترجمه دکتر زهره سرمد انتشارات دانشگاه تهران ۱۳۶۶
- ۲ - روانشناسی پرورشی (روانشناسی یادگیری و آموزش) - دکتر علی اکبر سیف - تهران انتشارات آگاه ۱۳۷۲
- ۳ - روانشناسی شخصیت (نظریه ها و فرایندها) - آلن آراس ترجمه سیاوش جالفر - انتشارات بعثت ۱۳۷۲
- ۴ - ناتوانیهای یادگیری
- ۵ - درآمدی به جامعه شناسی تعلیم و تربیت - ایور موریش ترجمه غلامعلی سرمد تهران مرکز نشر دانشگاهی ۱۳۷۲